

فایل ۶۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ إِلَهِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّيَ اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

أَعُوذُ بِاللَّهِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

أَفَنَجْعُلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

بعد از اینکه پروردگار حکیم نمونه‌ای از افراد طاغی در صورت باغداران یمن به اصحاب الجنه، که اینها مردمی بودند که طغیان کرده بودند بر خدا و حق و حقوق مردم. فلذا پس عذاب برشون نازل شد و خدا فرمود عذاب دنیا چنین است که بعد از اینکه صحنه امتحان پیش آمد و انسانی با سوء اختیار خودش منحرف شد، عذاب در دنیا اینچنین دامنگیرش بشود و عذاب آخرت هم که اکبر است. بعد از اینکه اینها را بیان فرموده، چون دأب قرآن کریم اینه که اگر صحبت از مجرمین به میان آمده است، دنبالش صحبت از متقین هم پیش کشیده میشود. اگر بحث از جهنم شده بحث از بهشت هم دنبالش هست که آن حالت خوف و رجا در انسان محفوظ بماند. لذا بعد از بیان حالات مجرمین می‌فرمایند؛ ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ

النَّعِيمِ﴾؛

مردم متقی در پیشگاه پروردگار شون باغ‌های پر نعمت دارند. باغی که در دنیا برای مردم دنیادار بر اثر طغیان

این چنین بلا بیاورد و موجب بلا و عذاب آخرت هم بشود، اما برای اشخاص متقی نعمت‌هایی هست که

هیچگونه رنج و تعب تولید نخواهد کرد.

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ﴾؛ برای مردم متقی در پیش پروردگار شون باغ‌های پر نعمت هست.

جَنّات هم که آمده یعنی طوری نیست که حالا یک انسان در عالم آخرت یک باغ مثلاً به او داده شود؛ نه؛

چه بسا یک انسان متقی باغ‌های متعدد دارد. برای هر خُلُق از اخلاق فاضله‌اش اونجا نعمت‌ها دارد. برای هر

عمل نیکی که انجام می‌دهد. چه بسا یک سجده‌اش مثلاً در عالم انجام داده اونجا غرفه‌هایی یا برای رکوعش

باغهایی یا یک کلمه مثلاً در مقام هدایت یک بنده‌ای گفته اونجا جَنّاتی. یا مثلاً درباره‌ی یک مطلب علمی که

نوشته شود و از انسان بماند، یک مطلب نوشته شده به اندازه‌ی هر حرفی که روی کاغذ آمده است، باغی یا

جَنّتی به او داده می‌شود که هفت مقابل دنیا و ما فیه‌است، برای هر حرفی اینقدر داده می‌شود، حالا مثلاً

برای واوش، برای لامش، برای کافش. بنابراین جَنّات که جمع آمده یعنی بر حسب اخلاق فاضله‌ای که دارد و

اعمال صالحه‌ای که دارد اونجا باغ‌های پر نعمتش براش آماده شده. منتها حرف سر زمینه تقواست و تقوا هم

در وجود هر کس زمینه خاصی دارد، همونطور که هوس در وجود هر کس مظهری دارد. تقوا هم چنینه. انسان

بتواند در اون حدّی که هست، در شرائطی که هست عقل خودش را نگذارد که رنگ هوس به خود بگیره. در

هر حدّی که هست. منتها در اشخاص فرق می‌کنه دیگه.

تقوایی که فرد بازاری دارد خب فرق دارد با اون تقوایی که یک نفر عالم مثلاً دارد. برای اینکه اون شرایط

زندگیش جوهریه که گناهانی که برای یک بازاری دارد، برای اون پیش نمیاد اصلاً. یا گناهانی که ممکنه برای

یک عالم پیش بیاد برای اون بازاری پیش نیاد. گناهی که برای یک پیرمرد پیش میاد برای یک جوان پیش

نمیاد. گناهی که برای یک جوان ممکن است برای پیرمرد ممکن نیست. خب معلومه یک جوانی که در

بحران غریزه جنسیه خب صحنه‌های دیگری ممکنه براش پیش بیاد ولی پیرمرد هشتادساله‌ای مثلاً برای او

دیگه این صحنه پیش نمیاد، یه گناه دیگری ممکنه انجام بدهد. یا یک زن جوان با یک پیرزن فرق می‌کند.

خلاصه اینها، هرکسی مظهر هوس خاصی دارد و قهراً مظهر تقوای خاصی دارد. یک زن بخواد خانه‌داری

بخواد داشته باشه ولو مثلاً در منطق زن‌ها تقوا که گفته می‌شود؛ یعنی آب و آبکشیش خوبه. می‌گن فلان زن

باتقواست یعنی آب و آبکشیش خیلی خوبه. زیاد یه لباسی رو آب می‌کشه. اون‌ی که خیلی لباس رو آب بکشه

می‌گن تقوا دارد. و اگر نه. خیلی آب اونقدر خیلی در بند آب نباشه مثلاً، یک مرتبه لباس رو آب بکشه می‌گن

نه آدم بی‌تقواییه؛ خیلی آب و آبکشیش خوب نیست. در زن‌ها تقوا اینجور حساب می‌شه. حال اونکه این

نیست مطلب. رعایت جانب خدا کردن در اون وظیفه خاص به خود وظیفه را نیکو انجام دادن. زن بخواد در

شوهر داری اون وظیفه‌ای که دارد انجام بدهد این تقواست. مرد بخواد در زن‌داری و بچه پروری رعایت

وظیفه کند اون تقواست. تقوای یک منبری تقوایی است در رشته خودش به خود متوجه باشد، مثلاً چه جور

اعمال تقوا کند.

یه روایتی اینجا هست حالا من اینو عرض می‌کنم که هم برای خانم‌ها خوب است و هم برای مردها؛ که

می‌فرمایند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ «مَنْ كَانَ لَهُ امْرَأَةٌ تَوْذِيهَ لَمْ يَقْبَلِ اللهُ صَلَاتَهَا وَ لَا

حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا» مثلاً می‌فرماید زن تو خانه اگر چنانچه نسبت به شوهرش آزارکننده باشد، نماز او

مقبول در گاه خدا واقع نمی‌شود. حالا این زن فرض کنید از لحاظ آبکشی خیلی خوب باشه، اما از نظر

شوهرداری نه، اذیت و آزار به شوهر دارد. خب این نمازش مقبول درگاه خدا واقع نشود؛ «حتّی تُرضیه» تا اینکه او را خشنود بسازد «وإن صامت الدّهر و قامت لأعتبت الرّقاب» اگرچه تمام عمرش روزه‌دار باشد و شب‌زنده‌دار باشد و بنده آزاد کند در راه خدا «وأنفقت الأموال فی سبیل الله و کانت أوّل من تلد النّار»؛ مقبول واقع نمی‌شود نه اینکه صحیح نیست. مکرر عرض شده صحّت با مقبولیت فرق دارد. در صحت نماز یک زن، رضایت شوهر شرط نیست، در صحتش؛ خب نماز می‌خواند و بله لباسش پاک و بدنش پاکه و قرائتش درسته، طمأنینه در نماز دارد و خب نمازش صحیح است ولی می‌خوایم ببینیم مقبول درگاه هم واقع می‌شود که حرکت بدهد، او را در درجات کمال بالا ببرد؟ مقبولیت معنایش اینه. نه؛ مقبول واقع نمی‌شود. راجع به مرد هم چنینه.

۱؛ مرد هم چنینه. اگر چنانچه فرمود: «و علی الرّجل مثل ذلک الوزر و العذاب إذا کان لها مودیاً ظالماً» نسبت به زن آزارکننده باشد، ظالم در حقّ زن باشد. اون حقوقی که خدا قرار داده است اگر رعایت نکند عین همین وزری که گفتیم زن آزار کننده دارد، مرد آزار کننده هم نسبت به زوجه‌اش دارد همین عذاب را؛ یعنی او هم ممکنه اعمال زیادی انجام می‌دهد و اعمالش باز مقبول درگاه خدا واقع نمی‌شود چون تفقّه در دین نشده دیگه. اونی که گفته‌اند خیلی ملاکه تفقّه در دینه؛ انسان اون برنامه‌های دینی‌اش را با شرایطی که دارد تطبیق بدهد در اون شرایط وظیفه خاصّ به خودش رو انجام بده.

«مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِ امْرَأَتِهِ وَاحْتَبَسَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ مَرَّةٍ يَصْبِرُ عَلَيْهَا مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا أُعْطِيَ

ایوب علیه السلام علی بلائه»؛ مردی که تو خانه زنش اذیتش می کند این صابر باشد، از جا در نرود

معارضه به مثل نکند؛ خدا در هر باری که صبر کرده به اندازه ثوابی که به حضرت ایوب علیه السلام داده

شده؛ به او داده می شود. چون صبر کرده بر بلا اون هم در داخل خانه اش.

و بعد فرمودند «وَمَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ وَلَمْ تُوَافِقْهُ وَلَمْ تَصْبِرْ عَلَى مَا رَزَقَهُ اللَّهُ وَشَقَّتْ عَلَيْهِ وَحَمَلَتْهُ

^۲؛ عین همینه که اگر زنی در خانه کارهایی نسبت به شوهرش او را وادار کند که او به ما لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ»

بَرَشِ مَشَقَّتِ دَاشْتَه باشد، چیزهایی بخواهد ازش در زندگی که نمی تواند تهیه کند یا برش دشوار است تهیه

کردن؛ باز مطلب همینه این جزء ایذاء شوهر حساب می شود. بله؛ پس این منظور اینکه تقوا برای هر کسی یه

مظهر خاصی داره.

یا نسبت به معاشرت مثلاً فرمود: «مَا مِنْ إِنْسَانٍ يَطِئُنُ فِي عَيْنِ مُؤْمِنٍ إِلَّا مَاتَ بَشَرٌ مِيتَةً وَكَانَ حَقًّا أَنْ

^۳؛ کسی که در روبروی مؤمن او را زخم زبان بزند یا اینکه کاری کند که او را برنجاند لَا يَرْجِعُ إِلَّا خَيْرٌ»

توهین به او بشود مقابل چشم انسان با ایمان طعنه بر او بزند و عیبجویی کند یا اینکه رنجش خاطر ایجاد

کند این آدم دم مردن به بدترین مرگ ها خواهد مرد. «مَاتَ بَشَرٌ مِيتَةً وَ مَا نَحَقُّ يَرْجِعُ إِلَى الْخَيْرِ»؛ چون

شایسته است که توفیق بازگشت به کار خوب پیدا نکند که توهین به یک مؤمنی کرده. روایت داریم پیغمبر

اکرم به کعبه نگاه می کند و فرمود: خیلی شرافت و عظمت خدا برات قائل شده اما توهین به مؤمن از اهانت

۲.

۳.

به کعبه در پیشگاه خداوند بالاتراست. در آیه هم فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا

۴؛ اُون مردمی که مردان با ایمان و زنان با ایمان را اذیتشون اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و إثماً مبیناً﴾

می کنند، حقشون رو تضییع می کنند، این ها بهتان و گناه آشکاری را تحمل کرده اند. بهتان خودش گناه

بزرگیه بله ﴿فقد احتملوا بهتاناً و إثماً مبیناً﴾.

«مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ»؛ اگر چنانچه انسان دنبال یک انسانه شخص مؤمنی است

چیزی نقل کند منظورش این باشد که او را لکه دار کند پیش مردم، و او را در نظر مردم کوچیکش کند. از

اون جلالتی که دارد، شخصی که تو اجتماع دارد او را بشکند، شخصیت او را لکه دار کند؛ «لِيُطْفِئَةَ فِي

أَعْيُنِ النَّاسِ»؛ که از چشم مردم بیفکند او را، به این منظور دنبال او یه حرفی زده است؛ «أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ

ولایته إِلَى ولایت الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ»^۵؛ خدا او را از تحت ولایت خودش اون رابطه ای که با

خدا داشت خارج می کند به ولایت شیطان می افکند. تازه او هم قبولش نمی کنه. از خدا هم رانده می شود، از

شیطان هم مونده است. بله این ها یه نکات دقیقه ای است در معاشرتی که گاهی انسان خودش توجه ندارد؛ و

مظاهر تقوا همین هاست. لذا تقوا آدم فرض کند زیاد ذکر گفتن و زیاد ورد و نمی دونم ساعت آخر شب بیدار

بشد و یه قدری نافله ای بخواند و گاهی روزه های مستحبی بگیرد و زودتر بیاد مسجد و اونجا گوشه بشیند و

مثلاً این ها مثل تقوا باشه؛ حال اینکه تقوا در مرحله محرمات است و اون هم تحت شرایطی که هرکسی در

زندگی دارد. و لذا باریک صراط هم گفته اند از مو باریک تره از شمشیر برنده تر برای همینه؛ چون صراط عالم

۴.

۵.

آخرت از همون صراط دنیا تولید می‌شود. صراط دنیا همون صراط عقل است و ایمان؛ که روی شهوات انسان

کشیده شده. همچنان که صراط آخرت هم از روی جهنم کشیده شده است. کسی می‌خواد از روی صراط

عبور کند، از روی جهنم باید عبور کند. اون وقت چقدر مشکله خودشو نگه داره که نلغزد. باریکم هست و

لغزنده هم هست کسی می‌خواد از سر آتش عبور کند طوری بشه که نلغزد در میان آتش بیفته. همین در

دنیاست؛ انسانی که می‌خواد از صراط عقل و ایمان عبور کند و کشیده روی هواهای نفسانی، خیلی مشکله

خودش رو نگه دارد. زبانشو نگه دارد. چشمشو نگه دارد. حق زنش تضییع نشود. زن حق شوهر تضییع نکند.

حق اولاد تضییع نشود. حق همکار، حق همسایه، این‌ها همه حقوق است. و اون مقدار که در حقوق، اسلام

رعایت کرده حالا در اعماله بله مربوط به عبادی معمول عبادی که ارتباط بین خدا و انسانه اون اندازه دقت

نشده که در رابطه انسان با بندگان خدا رعایت شده. پس این‌ها متقین اند خلاصه. پس نمونه‌هایی عرض شد

مستقین که گفته می‌شود این دسته‌اند؛ ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ﴾ اینها هستند که جنات نعیم

دارند.

بعد فرمود:

﴿أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾

شما خیال کرده اید که ما مجرمین را با مسلمین هم‌دوش با هم حساب می‌کنیم؟ یعنی اینقدر هرج و مرج

باشه که انسانی در دنیا مجرم باشد و انسانی متقی باشد و او کاملاً رعایت کرده با احتیاط حرکت کرده، این

بی پروا حرکت کرده؛ هردو هم دوش در عالم آخرت باشند؟

﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾

چی می‌گید؟ شما چه طور داوری می‌کنید؟ از پیش خود داوری می‌کنید. سلیقه خود را اعمال می‌کنید.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾

کی گفته به شما که بله مردمی که هرج و مرج رفتار کنند با مردم متقی یکسانند، کی گفته؟ آیا عقل شما

این حرف رو زده؟ آیا عقل شما وجدان شما نمی‌پذیرد که متخلف با مطیع یکسان باشه؟ ﴿أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ

فِيهِ تَدْرُسُونَ﴾ یه کتاب آسمانی که درش، درس به شما داده شده باشه چون درس به یادگرفتنی است که

با تعلّم باشه. دیگری تعلّم کنه او هم یاد بگیره؛ این درس گفته می‌شه. آیا کتاب آسمانی بوده است که در آن

به شما تدریس شده؟

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لِمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾

یعنی شما مختارید هر جور قضاوت کردید؟ هر جور داوری کردید هر نظری دادید همون نظر شما مساو

است آیا اینجوری گفته اند به شما عقل شما گفته؟ یه کتاب آسمانی گفته؟

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...

یا خیر؛ یک پیمان شفاهی با خدا بسته‌اید شما؟ خدا شفاهاً به شما گفته این پیمان من تا روز قیامت محکم

است؟

... إِنَّ لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾

شما حق دارید هر طور داوری کنید؛ آیا اینجوری است؟ اونی که می‌فرمایند ریشه‌ی اساسی طغیان عصیان

است؛ همون مساله تخیّل استقلاله. عجب است که آدم خیال می‌کنه اونچه فهمیده است در عالم همان است

حق مطلب. و دیگه در مقام اینکه از خدا همان دستوری که رسیده است راجع به شرایط زندگی اش نتواند

بگیره. و ما هم مکرر عرض شده چاره‌ای جز این نیست که با قرآن مأنوس باشیم و محتویات قرآن هم

همینه. غرض از بعث پیغمبر اکرم و انزال کتاب همین بوده که انسان غرض اصلی را از انزال بفهمد و از

ارسال رسول و انزال کتاب بفهمد؛ همان غرض را تعقیب کند نه غرض‌های تبعی را جای غرض اصیل بنشاند.

قرآن یک غرض اصیل ازش هست؛ یک سری اغراض تبعی. ما در زندگی اغراض تبعی را جای غرض اصیل

نشون می‌دیم. اون غرض اصیل که در قرآن هست خودش فرموده؛ ﴿کتاب انزلنا الیک مبارک لیدبروا

آياته و لیتذکر اولی الالباب﴾^۶؛ این قرآن کتاب مبارک نازل کرده‌ایم به این منظور که مردم تدبیر در

آیاتش کنند و صاحب‌دلان ازش پند بگیرند؛ این غرض اصلیه. و این غرض اصلی در میان ما خیلی کم است.

تدبیر در آیات قرآن و پند گرفتن و اثر گرفتن از قرآن. این کم است. اما غرض‌های تبعی زیاده در میان ما؛

مثلاً قرآن را حفظ کردن و یا الفاظ قرآن را یاد گرفتن و خوب خواندن تجوید قرائت مثلاً. یا حسن صوت را

یاد گرفتن، خوش خوانی. خوش خوانی قرآن، خوش تلفظ کردن قرآن، حفظ کردن قرآن، تبرک به قرآن؛ خب

اینا خوبه. نمی‌خواهیم بگیریم بده. خوبه. تبرک به قرآن بسیار خوبه. تحفظ قرآن خوبه. توسل به قرآن خوبه.

قرآن روی سر گرفتن شب‌های قدر خوبه. همه اینها خوب است؛ اما غرض تبعی غرض اصیل نیست؛ یعنی ما

نداریم که یعنی من فرستادم قرآن را که اون رو سر بگیرید. من فرستادم قرآن را که با صدای خوب بخوانید.

من قرآن را فرستادم برای اینکه تبرک به قرآن بجوئید؛ نداریم این حرف‌ها را. اما این صریح گفته ﴿کتاب

انزلنا الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولی الألباب﴾؛ او تصریح کرده که غرض من از انزال قرآن

این بوده که مردم در آیاتش بیندیشند. بیندیشند در آیاتش بعد هم اثر بگیرند ازش.

یکی از علما تشبیه کرده اگر سلطانی نامه بنویسد به یکی از رعایای خودش مثلاً یکی از مأمورینش او را

احضار کرده پیش خودش نامه نوشته فلان روز مثلاً بیا به قصر من و به کاخ من کار دارم. اینجوری خودش

رو آماده کنه برای رفتن به حضور سلطان؛ این نامه رسید این نامه رو گرفتو هیچ باز نکرد. بعد بنا کرد به

بوسیدن به روی چشم گذاشتن و به سینه‌اش چسباندن و همین. یا خیر باز کرد و شروع کرد به بوسیدن آن

نقش و این کلمات را بوسید و بعد هم اونو خواند و هی خواند و حفظ کرد. یا اینکه خیر؛ در معانیش فکر

کرد، در معنا هم فکر کرد، دید که نوشته‌اند فلان روز خودتو آماده کن با این شرایط بیا پیش ما. اینو الآن

معناشم فهمید اما هیچ این کارو نکرد. اصلاً نرفت. این رو همینجور هی بوسید و هی به چشمش کشید و

گذاشت بغلش. باز فردا برخاست از خواب و این رو بوسید و یه نگاه کرد و الفاظ رو خوند و معناشم فهمید و

مردمم جمع کرد و اون زن و بچه را جمع کرد؛ و بله همچین چیزی نوشته شده خوند و اصلاً نرفت. آیا این

توهین نکرده به نامه سلطان؟ آیا مورد قهر و غضب او واقع نمی‌شود؟ می‌گه مسخره کرده‌ای؟ من نامه نوشتم

تو را احضار کردم کاری داشتم که بیا. تو نامه را برداشتی هی بوسیدی، بوییدی، یه قدری روش اشک

ریختی، بچه‌ها رو جمع کردی. گفתי بله این را خوب بخوانید الفاظش رو یاد بگیرید و از مخرج ادا کنید؛

این کلماتی که سلطان نوشته با را از کجا ادا کنید و لام را از کجا ادا کنید و اکتفا کردی به همین. اینکه

مسخره میشه. من کاری داشتم. من کاری داشتم. هدفی داشتم. حالا این قرآن چنینه. این نویسنده‌اش

نوشته؛ ﴿کتاب و انزلناه الیک مبارک﴾... کتابی است که بسان ﴿یخشون...﴾^۷ هدف اینه.

ما هم گرفتیم همون کارهایی که اون مرد دربارهٔ نامهٔ سلطان کرده ما هم همینجوریم؛ این رو می‌گیریم می‌بوسیم و چشممون می‌مالیم و بعد بغلمون می‌ذاریم و یه قدری گریه می‌کنیم باهاش. دور هم جمع می‌شیم و الفاظو با هم می‌خوانیم و این می‌گه خوب بخوان. اون می‌گه اینو خوب بخوان و خب اینا همش عرض کردیم؛ نه اینکه بده اینا. همهٔ اینا درسته. اما در مقام عمل می‌بینیم که زندگی ما خالی از عمل به اینهاست. تدبیر در آیات نمی‌شود و تذکر یادآوری و تأثیر، اثر گرفتن؛ این جور در نیامده.

بلکه گاهی از اوقات اصلاً نحوهٔ خواندن و شنیدن‌های ما توأم با هتک حرمت به قرآن هم می‌شود. گاهی توأم با هتک حرمت هم می‌شود. حال دیدم نظرم نیست یکی از علما بوده یا دیگری بوده که می‌گوید: من امراء که بزرگان بودند رجال و اعیان مملکت بودند و اونجا مشغول قرائت قرآن بودند، قرآن می‌خواندم حالا مجلس ترحیمی بوده چی بوده. به هر حال مجلس امراء بوده و اونا با هم صحبت می‌کردن هیچ گوش به قرآن نمی‌دادن، کما اینکه اکثر مجالس ترحیم ما اینجوریه. اکثر مجالس ترحیم ما که تشکیل می‌شه همینجوریه. اون قاری قرآن می‌خواند؛ ﴿یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا...﴾؛ اون یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هم نشستن در این گوشه کنار

مجلس و تکیه دادن، غذا می‌کشن، سیگار می‌کشن، چایی می‌خورن، با هم حرف می‌زنن، با هم تعظیم می‌کنن، هیچ اعتنایی به قرآن نیست. بله؛ گفت که اینجوری می‌خواندن. اونا هم گوش نمی‌دادن. خب علی‌الرأس

اونا هم می خواندن؛ تا اینکه خواب دیدم پیغمبر اکرم را دیدم خیلی خشمگینه. برآشفته است. فرمود: «أ

تقرأ القرآن بين يدي قوله و تحدّثون و لا يستمعون؟ لا تقرأ بعد ذلك إلّا ماشاءالله». به من تندی

کرد، فرمود: تو پیش مردمی قرآن می خوانی که با هم حرف می زنن. هیچ گوش به کلام خدا نمی دهند؟ این

توهینه. دیگه بعد از این قرآن نخواهی خواند تا خدا بخواهد. فرمود از خواب بیدار شدم خیلی ترسان. دیدم

زبانم بند آمده. می گه؛ هرچی می خوام قرآن را بخوانم دیدم نمی شه. فرمود که دیگه قرائت قرآن نخواهی کرد

تا خدا بخواهد. معلوم شد که نفرین کرده پیغمبر اکرم درباره من. زبانم بند آمده بود. دیگه نمی تونم قرآن

بخونم. خیلی ناراحت شدم. ولی اهل حدیث و علما به من تسلیتی دادند و گفتند از اینکه فرموده الّا ماشاءالله

معلوم می شود که یه مدّت محدودی زبانت بند میاد، بعد باز می شه. چون الّا ماشاءالله فرمودن. از این جهت

دل خوش شدم و چهار ماه طول کشید. تا چهار ماه تلفّظ قرآن نمی توانستم بکنم. تا بعد از چهار ماه دوباره

خواب دیدم رسول اکرم را. فرمود زبان خود را بیرون بیار. منم زبان بیرون آوردم با انگشت مبارک خودشون

کشیدن رو زبان من. فرمود: «مَنْ تَابَهُ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ»؛ هر که قلباً توبه کرده باشه، خدا هم توبه اش را قبول

می کند. بعد فرمود که بعد از این خواستی قرائت قرآن کنی، هر جا دیدی گوش نمی دهند؛ «تقطع

قرائتک»^۸؛ قطع کن قرائت را تا گوش بدهند. تا دیدی گوش نمی دهند قطع کن قرائت را تا حرمت قرآن

محفوظ بماند و اون ها کلام خدا را بشنوند. می گه از خواب بیدار شدم دیدم زبانم باز شده. زبانم باز شده

دیگه تلفظ قرآن برام ممکنه. و دیگه طبق دستور عمل می‌کردم. در هر مجلسی که گوش نمی‌دادن، نمی-

خواندم تا اون‌ها آماده برای گوش دادن بشن.

و هم نوشته‌اند یکی از سلاطین وقتی از دنیا رفت؛ حالا از امرا یا سلاطین بود از دنیا رفت؛ بالای قبرش یه کسی رو گذاشتن، قاری قرآنی اجیر کردن که حقوق مقرری بهش بدن قرآن بخوانه. یه مدتی کارش این بود.

بعد فرار کرد رفت. هرچه خواستن بیارن که «بیا. چرا نمی‌خوانی و؟» گفت: «دیگه نمی‌خوانم». «چرا؟»

«برای اینکه در خواب دیدمش همان را. به من تندی کرد. گفت دیگه نخوان قرآن بر روی قبر من. به جهت

اینکه هر وقت قرآن می‌خوانی عذابم بیشتر می‌شه. هر آیه‌ای که می‌خوانی بر سرم می‌کوبند. می‌گن این آیه

به گوشت رسید؛ چرا تخلف کردی؟ خواندن آیات قرآن باعث افزودن عذاب من شده است.»

بعد عرض کردم که بله. اون شرایط اصیل قرآن، غرض اصلی قرآن از میان ما رخت بر بسته. خیلی مورد

اهمیت نیست. اونوقت اغراض تبعی، این‌ها آمده جای غرض اصیل را گرفته است. و حال اینکه از ما تدبیر در

قرآن خواسته‌اند. تدبیر در قرآن وقتی ما کردیم قهراً به مبدأ و معاد ما معرفت‌مون بیشتر می‌شود. و مبدأ و

معاد که ما شناختیم خب این قهراً انقطاع از دنیا حاصل می‌شه؛ این قهریه. و لذا گاهی از اوقات که مطالب

مربوط به زهد و بی‌اعتنایی به دنیا گاهی پیش میاد در منابر گفته می‌شود با اقتباس از قرآن و روایات؛ در

بعضی از اذهان که نمی‌توانند خوب هضم کنن مطلب را؛ برشون مشتبه می‌شه. می‌گن که این‌گونه بیانات

تخذیریه. بله؛ این کلمه تخذیرم که از کلمه قلمبه‌ایه گاهی بر زبان‌ها می‌فته. بله؛ این‌گونه بیانات تخذیری

است برا اینکه باعث می‌شود انسان‌ها نسبت به زندگی بی‌تفاوت باشن، بگن آی دنیا نمی‌ارزد. ارزش این حرفا

رو نداره. هرکسم ظلم کرد تو سرشان زد می‌گن ولش کن. ارزش نداره. که چی مثلاً؟ بله بی‌تفاوت می‌شوند

و دیگه احقاق حق نمی‌کنند و دفاع از حق نمی‌کنند و مبارزه با ستم نمی‌کنند و دنبال کسب و کار و علم و

هنر و صنعت نمی‌روند؛ برا اینکه شما می‌گید زاهد باشید و بی تفاوت باشید و بی اعتنا به دنیا باشید؛ اینا

تخذیریه. عرض می‌کنیم خیر؛ تخذیری نیست. میان دو مطلب اشتباه می‌شه همیشه. مخلوط می‌شود؛ یکی

مسئله حرص است و منفعت شخصی طلبی است. یکی مسئله فعالیت اجتماعی است و پیشبرد اهداف

اجتماعی اسلام است و دفاع از حق است، احقاق حقوق است، مبارزه با ستم؛ با هم فرق دارن این دو تا. قرآن

کریم هم دو سنخ بیان دارد؛ یک سنخ بیانش اینه؛ می‌فرماید؛ ﴿مَا هَذِهِ الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ﴾. اگر بنا

شد تخذیر؛ پس اوّل تخذیر رو قرآن کرده. اوّل بیان تخذیر رو قرآن دارد. اونم خیلی صریح. می‌فرماید؛ ﴿وَمَا

هَذِهِ الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ﴾؛ این زندگی دنیا بازیچه است. مرد دنبال بازیچه نمی‌رود. آدم عاقل دنبال

بازیچه نمی‌رود. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ دَارَ الْآخِرَةِ لَهِيَ الْخَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۹

. بازم گفته؛ ﴿إِعْلَمُوا أَنَّما الْحَيَاءُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَتٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِى الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ مُصْفَرًّا ...﴾^{۱۰} اینا مانند علفی است که در بهار سبز می‌شود و شاداب

است و پاییز می‌خشکد و از بین می‌رود. آدم عاقل دل به این علف نمی‌بندد. زندگی دنیا چنینه؛ خب! بیان

تخذیریه. یا فرموده؛ ﴿تَرِيدُونَ عَرَضَ الْحَيَاءِ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ يَرِیدُ الْآخِرَةَ﴾^{۱۱}؛ شما همه‌اش دنبال این بله نخود

کیشمیش دنیا می‌روید؛ ولی خدا خواسته است آخرت را. یا فرموده ﴿أَعْرَضَ أَنْ مِنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ

۹.

۱۰.

۱۱.

يُرد أَلَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ ﴿١٢﴾؛ ول كن اون مردمی را كه فقط دنیا را می‌خواهند این

میزان علمشان همینه. خب این بیانات قرآن است و به گفتهٔ اون آقایان بیان تخذیریه. هی می‌گه دنیا بازیچه

است و لهو و لعب است و ارزش ندارد. اما از اون طرف می‌بینیم بیانات دیگه ام داره بیان تحریکی هم داره.

اونجا هم می‌فرماید: ﴿و لَا تَحْنُوا و لَا تَحْزَنُوا و أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^{۱۳}؛ سستی نورزید، تنبلی

نکنید، بی‌عار و بی‌کار نباشید، باید اُعلی‌الملل باشید شما. باید از همهٔ ملّت‌های علم بالاتر، قوی‌تر شما باشید.

یا یکجا از این تحریک‌آمیزتر؛ ﴿و أَعِدُّوا لَهُمْ مَا أُسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ و مِنْ رِوَاءِ الْخَيْرِ تُرْهَبُونَ بِهٖ عَدُوَّ اللَّهِ

و عَدُوَّكُمْ﴾^{۱۴}؛ باید در مقابل دشمن صف‌آرایی کنید. خود را مجهّز به جهازات روز و نیرو به طور مطلق

فراهم کنید. قوّت و نیرو باید به طور مطلق فراهم کنید. خب این بیان تخذیری نیست که؛ این تحریکیه. یا

فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَنِيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾^{۱۵}؛ باید مردمی که خدا را

دوست دارند و می‌خوان خدا آنها را دوست بدارد مانند دیوار سربی صف واحد تشکیل بدهند چنین محکم و

فشرده در مقابل دشمن بایستند که کوچک‌ترین رخنه‌ای در اون‌ها پیدا نشه. یا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

حَرِّصْ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾^{۱۶}؛ مسلمانان را تحریص کن بر قتال؛ بر جنگ با دشمن. ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ

۱۲.

۱۳.

۱۴.

۱۵.

۱۶.

عشرون صابرون یغلبوا مأتین و إن یکن منکم مأئه یغلبوا ألف من الذین کفروا^{۱۷}؛ بیست نفر شما

باید در مقابل دویست نفر بایسته، صد نفر شما در مقابل هزار نفر.

اینا تحریکيه تخدیری که نیست. خب چطور شد؟ تناقض شد که! و از اونطرف می‌گه بازیچه ست؛ ولش کن.

بازیچه ست زندگی. آدم برا بازیچه که شمشیر نمی‌کشه که. برا بادکنک تا حالا شده یه آدم پنجاه ساله‌ای

شمشیر برداره و نیزه برداره تا بادکنک‌ها رو جمع کنه تو خانه؟ همچین چیزی شده است؟ اون جا گفته

بادکنکه دنیا؛ ﴿و ما هذه الحیاء الدنیا الا لهو و لعب﴾. اینجا می‌گه؛ ﴿و اعدوا لهم ما أستطعتم من

قوه﴾؛ مجهز باشید نیرومند باشید تا اینکه زندگی رو پیش ببرید. چجوریه؟ می‌گیم بله؛ تناقض نیست. اون

بیانات اولیه هم تخدیری به قول شما نیست. اون بیانات اولی تعدیله. تعدیل می‌کند؛ یعنی در مسیر حرص

اون بیان آمده؛ در مسیر حرص اون جایی که مردم دنیا حرص می‌زنند در راه منفعت طلبی. همش می‌خواد

این زندگی شخصی خودش رو روی هم پول انباشته کند، هی بیفزاید، دو خانه، سه خانه، ده خانه، ده مغازه،

بیست مغازه، مستغلات فراوان؛ هی می‌خواد جمع کنه. اینجاست قرآن دادش بلند شده؛ دنبال بازیچه اینقدر

نمی‌شود رفت. ﴿و ما هذه الحیاء الدنیا الا لهو و لعب﴾؛ در مسیر حرص این آیات آمده. اما اون آیات بعدی

در مسیر فعالیت اجتماعی. مربوط به منفعت شخصی نیست. فعالیت اجتماعی شما و دفاع از حقوق و احراز

حق و مبارزه با ستم در اونجا آمده است.

پس بیاناتی داریم تحریکی و بیاناتی داریم تعدیلی که تعدیل می‌کند مطلب را. پس با هم فرق می‌کنه. و لذا

وقتی آدم با قرآن انس گرفت و از خلال آیات قرآن خدا را شناخت و آخرت را شناخت قطعاً نسبت به دنیا

بی‌اعتنا می‌شود، زهد قلبی پیدا می‌کند. منتها فعالیت بدنی انحصاراً لأمراً لله دارد؛ انسان نسبت به دنیا زاهد

می‌شود؛ چون عارف شده به خدا و آخرت. اما در مرحله عمل فعال می‌شود چون انفصال امر خدا می‌کند؛

چون فرموده ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾. پس یک انسان موحد قلباً زاهد به دنیا نیست؛ اما در مقام

عمل و فعالیت بدنی فعال درجه اول می‌شود و اعلی‌الملل. از همه ملت‌ها هم تفوقش بیشتر می‌شه. لذا گاهی

مثلهایی می‌زنند و حکایاتی نقل می‌شود و البته باید توجه داشت؛ به محتوای خود حکایت نظری نیست،

مقصود اون نتیجه حاصله از اون حکایت یا مثله. گفته‌اند سلطان محمود غزنوی رفت برای هند و فتح کرد

هندو. جواهراتی را آوردند و در میان صندوق‌ها بار شترها کردند و توی بیابان یکی از اون صندوق‌ها شکست

و جواهرات ریخت رو زمین. بعد سلطان به همراهانش گفت هر کس هر مقدار جمع کرده از این جواهرات مال

خودش. خب اونام که جواهراتو دیدن چشمشون برق زد و همه آمدن برای جمع کردن اون جواهر. سلطان

رفت یه وقتی به خود آمد که همه موندن دنبال پول جمع کردن فقط عیاذ دنیالش می‌ره؛ همون غلامی که

مورد علاقه‌اش بود؛ او دنیالش هست. گفت: تو چرا نرفتی پول جمع کنی؟ گفت: دریغم آمد که سلطان را وا

بگذارم و برای پول جمع کردن بروم.

منم در قفای تو می‌تاختم

ز خدمت به نعمت نپرداختم

بله؛ این زهد است. همان زهدی است که از روی معرفت پیدا شده. چون معرفت به تو داشته‌ام، من خواستم

اگر سوء قصدی بشود، چون دشمن شما زیاد دارید، اگر سوء قصدی بشود جان بی‌ارزشم را فدای شما کنم.

خب انسان زاهد، حالا این آدم نرفته دنبال پول جمع کردن اما بی کار و بی عارم ننشسته در گوشه بیابان. درویش نشده؛ نه؛ افتاده دنبال سلطان آمده است. خود را به قرب سلطان رسانیده. انسان زاهد هم چنینه. آدم زاهدی که نسبت به دنیا بی تفاوتی نه اینکه گوشه‌ای می‌شینه چرت می‌زنه مثلاً چپ می‌کشه. اینجور نیست. بلکه اگر چنانچه نسبت به دنیا هم بی‌اعتنا شد رو به خدا حرکت می‌کند، در مقام خود نزدیک کردن به خدا طبق دستوراتی که دارن عمل کردن؛ این زاهده. و لذا یا اینکه جریانی دیگه‌ام نقل کردن که وقتی آوردن این جواهرات را یک گوهر درخشان بسیار جالبی بود، خیلی چشمگیر؛ توی یارانش قیمت کرد اونو چنده؟ هر کس چیزی می‌گفت. بله، بعد گفتند که بشکنیم این یاقوت را. گفتند آخه صلاح نیست شکستن این، برای اینکه گوهر به این عظمت و گرانبهائی شکستنش درست نیست. در همین حال عیاذ وارد شد و به او گفت این چقدر ارزش داره؟ گفت خیلی از قیمت در نمیداد این گوهر. گفت بشکن. بی‌معطلی زد شکست. اون‌ها با نظر طعنی به اون نگاه کردن، تو دشمن سلطانی. به خزینه سلطنتی لطمه وارد آوردی یه چنین گوهری رو.

گفت عیاذ ای مهتران نامور امر شه بهتر از قیمت یا گهر

من ز شه رو برمی‌نگردانم نظر من چو مشرک رو نارم در حجر^{۱۸}

یعنی این حجر است. سنگه؛ ولو به نظر شما یاقوت جالب و درخشانی است. به نظر من سنگ است و آلا من

هرگز سنگ را دنبالش نمی‌روم که رها کنم امر سلطان را؛ ﴿رَجَالَ لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ

اقاموا الصلاة و ايتاء الزكاه و يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الأبصار^{۱۹}؛ اون کسانی که خدا را

شناخته‌اند، آخرت را شناخته‌اند؛ ﴿لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ﴾؛ اصلاً نمی‌تواند این سوداگری‌های دنیایی

قلب اون‌ها را به خود مشغول کند. این قهریه؛ تصنع هم نیست. تکلف هم نیست که به کسی وادار کنیم این

را. اون کسی که می‌گه؛ خیر این‌گونه بیانت تخدیریه می‌شود. می‌گیم بله. در ذائقه شما بله. برای اینکه ذائقه

شما ذائقه دنیا طلبیه. کسی که عشق به دنیا دارد، البته حرف زهد دنیایی براش وحشت‌انگیز است اصلاً.

براش ترس‌آور. ما با اون مردمی سخن می‌گوییم که معرفت‌شان نسبت به مبدأ و معاد کامل شده. اون‌ها

نمی‌توانند نسبت به دنیا دل ببندند و خدا را معرفت دارند و آخرت را. و لذا ﴿لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ

ذِكْرِ اللَّهِ وَ اقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ و لذا فرمود ما دنیا را مزین کرده‌ایم؛ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا

لِنَبْلُوَهُمْ أَحْسَنَ عَمَلٍ﴾^{۲۰}؛ دنیا را مزین کرده‌ایم تا اون‌ها را امتحانشون کنیم. کی جمال ما را دیده و عشق

می‌ورزد، کی فقط این زینتها را دیده و به اون‌ها عشق می‌ورزد. لذا پیغمبر اکرم برا اینکه به ما درس بدهد

وقتی می‌رسد به شترهای عشار عرب، چهره‌اش را برمی‌گرداند. به شترهای عشار؛ شترهای عشار شترهای ده

ماهه آبستنه که از نفیس‌ترین اموال عرب بوده. به قدری نفیس که وقتی خدا می‌خواد شدت دهشت قیامت

را نشان بدهد؛ ﴿وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾^{۲۱}؛ اونروز به قدری وحشت‌انگیزه که حتی اگر عرب مال دوست

شترهای عشار هم داشت رها می‌کرد از وحشت. حال نه اینکه اونروز شترها رو میارن و بعد رها می‌کنن،

یعنی اون مقدار وحشت و دهشت قیامت چینه. حالا در این حال رسول اکرم رسیدند به اون شترها و چهره

۲.

۳.

۴.

خود را برگردوندن مثل اون انسان مسلمانی که از نگاه به زن اجنبیه چهره برمی گرداند اونجوری. بعد اون همراهان گفتند یا رسول الله این شترها تماشاییه. این ها شترهای عشار عربیه. چرا اعراض فرمودید؟ قریب به این مضمون؛ فرمودن نگاه کردن به زیبایی های دنیا دل را دگرگون می کند و آدمی را از خدا غافل می سازد. بعد فرمودن این آیه به من نازل شده؛ ﴿وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنُكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ ظَهْرَ الْحَيَاءِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ لِّبَقِي﴾^{۲۲}؛ چشم خود را به زیبایی های دنیای دنیا داران مدوز که گرفتاری می آورد. تو باش و نمازت؛ ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾. رابطات را با خدا قطع نکن گرانبها ترین سرمایه نماز تو است. محکم بچسب اون را. محکم ترش کن. به زن و بچه ات هم یاد بده؛ ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ﴾^{۲۳}؛ رزق به قدری که غفلت انگیز نباشد برای تو - رسد. نمازت را، رابطات را با خدا نگه دار تا اون عالم؛ ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^{۲۴}؛ اونجا برسی بعد معلوم می - شود کی برده است.

تو غافل در اندیشه سود و مال	که سرمایه عمر شد پایمال
غبار هوا چشم عقلت بدوخت	سُموم هوس کشتِ عمرت بسوخت
بکن سرمه غفلت از چشم پاک	که فردا شوی سُرمه در چشم خاک ^{۲۵}

این گور را که بشکافند مانند یه چشمیه قبر. اون وقت بدن میت هم که اونجا خاک شده مانند سرمه در چشم است. بله؛ همونطوری که انسان سرمه شده است در چشم خاک؛ سرمه غفلت هم تو چشم انسان رفته است؛

بکن سرمه غفلت از چشم پاک که فردا شوی سرمه در چشم خاک

حالا منظور این بود که ما بیشتر با قرآن انس پیدا کنیم و با عترت□ که از این راه ایمان ما نسبت به خدا و آخرت تقویت شود، هرچه ایمان تقویت شد از اینطرف انقطاع از دنیا هم حاصل می‌شود که شرف انسان در همین‌ه. موقع جان دادن هم دیگه هیچ‌گونه گرفتاری هم نخواهد داشت؛ چون دلبستگی نداشته که قطع علائقش مشکل باشه.

حالا وقتی که امام مجتبی□ مشغول موعظه است نسبت به جُناده؛ که جناده آمده برای کسب بله نصیحت در همون حالی که امام سخت درد در دل مبارکش پیچیده است، در همون موقع این آمده برای موعظه و نصیحت. و امام هم مضایقه‌ای ندارد. در همون حال دارد موعظه‌اش می‌کند؛ «یا جُنَادَه! اِسْتَعِدِّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّلْ زَادَکَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِکَ»^{۲۶}؛ برای سفر مرگ آماده باش. قبل از اینکه مدت عمر منقضی بشود زاد و توشه خود را بردار؛ «حَصِّلْ زَادَکَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِکَ». بعد حرف‌های دیگری، مواظب دیگری دارند.

حالا در اینکه دارد امام مجتبی□ کبدشون از حلقشون بیرون زده است؛ چون در روایت هم دارد ولی روی این موازین که می‌گویند کبد اگر جگر باشد این صحیح نیست؛ چون جگر که با معده ارتباطی ندارد. لذا من

به لغت که مراجعه کردم این کبد به طور کلی به اجزاء درونی انسان کلمه کبد اطلاق می‌شود. هم به جگر کلمه کبد اطلاق می‌شود و هم به اجزاء درونی انسان به طور مطلق. هرچه در درون دارد اون هم کبد اطلاق میشود. «أفلاذ کبدها»^{۲۷}؛ دارد در روایت. وقتی امام عصر □ ظهور فرمودن زمین أفلاذ کبدش را بیرون می‌اندازد؛ یعنی اونچه در درون دارد. کبد معنای اونچه در درون دارد و گرنه زمین که جگر ندارد. أفلاذ کبدها؛ یعنی اونچه در درون دارد بیرون می‌افکند و اگر این اطلاق درست باشه اون وقت این اشکال رفع می‌شه. در روایت هم که فرموده‌اند امام مجتبی □ خودشون فرمودن؛ کبدم از درونم بیرون ریخته است؛ منظور این بوده که یعنی لخته‌های خون از درون حضرت، لخته‌های خون که بسته بود مانند کبد به صورت جگر بوده از حلق مبارکش ریخته است. که اون مرد وقتی دید این جریان را که امام تشت طلبید و بعد هم لخته‌های خون از حلق مبارکش بیرون ریخت؛ تعجب کرد. گفت: آقا چه شده به شما، به این حال افتاده‌اید؟ فرمود: مسمومم کرده‌اند. عرض کرد: آقا چرا معالجه نمی‌فرمایید؟ فرمود که: مکرر مسموم شده‌ام و معالجه شده‌ام ولی این بار دیگه معالجه پذیر نیست.

در همون حال که آقا مشغول صحبت بود، دیگه صحبتش قطع شد با جناده و حالت استفراغ و تهوع بر امام عارض شد و این لخته‌های خون از حلق مبارکش بیرون ریخت؛ در همون حال حسین □ وارد شد. دو برادر با هم هم‌آغوش شدند. و امام حسن □ وصیتی به امام حسین □ دارد؛ که به امام وصیت می‌کند جنازه‌ام را ببرید کنار قبر جدّم پیغمبر اکرم؛ اینجا دو جور نقل شده که آیا دفن کنید کنار جدّم؟ یا اینکه نه؛ تجدید عهدی

بشود با جدّم و برگردانید؟ ولی اونطور که بعضی نقل کرده‌اند یعنی دفنم کنید کنار جدّم پیغمبر اکرم و امّا اگر مانع شدند؛ امام می‌دانست که بالأخره بنی امیّه مانع خواهند شد؛ اگر مانع شدند تو را قسم می‌دهم به حقّ قرابتی که با من داری؛ حاضر نیستم به قدر شاخه حجامتی خون در پای جنازه‌ام ریخته شود. این امام بزرگوار است. قلبش مملوّ از محبّت نسبت به مردمی که حاضر نیست خون کسی در پای جنازه‌اش ریخته شود. امّا وقتی همین جنازه بلند شد به سمت قبرستان، به سمت قبر مطهر پیغمبر اکرم؛ آمدند سر راه گرفتند تا امام حسین خواست برگرداند، ناگهان تیر از کمان‌ها خارج شد به سمت جنازه امام مسموم ☐ به سمت جنازه آمد. چه عرض کنم؟ چقدر تیر بر جنازه رسیده که وقتی بر زمین گذاشتند هفت یا هفتاد چوبه تیر از جنازه امام مسموم ☐ در آمد.

سه دقیقه پایانی مداحی شخصی دیگر است.

ما مسلمان می‌شیم ولی به شرط اینکه دو چیز را از ما بپذیری؛ یکی اینکه بت‌های ما را نشکنی. بت‌خانه ما را ویران نکنید. اینها بماند و دیگر اینکه نماز نخوانیم؛ از ما نماز نخواهید. نماز خواندن برای آنها بسیار مشکل بود چون خضوع کردن بود و خم شدن بود و سجده کردن بود و آنها هم مردم متکبری بودند؛ عرب متکبر اگر بند کفشش پاره می‌شد خم نمی‌شد که ببندد؛ یعنی که خم شدن بده با شخصیت ما نمی‌سازه. یا این که خار به پاش می‌رفت خم نمی‌شد خار و از پاش در بیاره. پاشو می‌کشید روی زمین و راه می‌رفت؛ این رکوع کردن و سجده کردن برایش مشکل بود دیگر.

از کسی نقل کردن که آمد گفت مسلمان می شوم ولی به شرط اینکه همین طور ایستاده سجده کنم آیا ایستاده

ام قبول میکنید سجده من در حال ایستاده باشد با اشاره به سجده کنم؟ اینام آمدن گفتن ما نماز نمی خوانیم

مسلمان می شویم ولی نماز نمی خوانیم. بتخانه ما را هم ویران نکن. بتخانه ما را ویران مکن. اگر پیامبر هدف

دنایی و مادی داشت میگفت خوبه دیگه سیاه لشکری می شوند و ازشان مالیاتی می گیریم. لشکریان ما هم می

شوند یک پیشرفتی در دنیا حاصل همان میشود. نماز هم نخواندن کم کم درست می شوند؛ ولی قبول نکرد.

فرمود که تمام هم من این است که بت پرستی از بین برود و یکتاپرستی، توحید جای بت پرستی بنشیند

منافاتی با ماهیت دین من دارد. بت پرستی باید از بین برود. و اما نماز هم؛ «لا خیر فی دین لا صلاة معه»

دین نیست آنکه نماز درش نباشد. قبول نکرد اینجا هم از خود انعطاف نشان نمیدهد براینکه خلاف هدف اوست.

یا امیر علیه السلام و صلات ثابت و مستقیم از خودش انعطاف نشان نمی دهد در مقابل اون کسانی که تقاضای

خلاف دارند. روز اولی که به خلافت رسیده است همون روز اول دستور عزل معاویه را صادر می کند. گفتن الآن

این خطرناک است، آنجا ریشه دار است در شام، از زمان آنجا حکومت کرده و اگر بخواهیم الآن او را عزل کنیم

بر علیه حکومت شما قیام می کند و خلافت شما را از بین می برد. فرمود: نه من حتی یک ساعت هم حاضر

نیستیم که من حاکم باشم و معاویه در ظلّ حکومت من به مردم حکومت کند، حاضر نیستیم. از خود انعطاف

نشان نمی دهد در این جا.

یا می فرمود: تمام اموالی که قبل از من دادند به دیگران از بیت المال همه را می گیرم؛ ولو اینکه مهر زنان

خودشان قرار داده باشند؛ میگیرم برمیگردانم به بیت المال. برمیگردانم. دو طبقه را با همین حرف بر علیه

خودش شورانید حضرت علی علیه السلام؛ یک طبقه زورمندان مثل معاویه و همفکرانش؛ یک طبقه ثروتمند

اندوزان مثل طلحه و زبیر و امثالهم که ثروتها اندوخته بودند. دو طبقه با همین جمله بر علیه امام علیه السلام شوریدند. او هم همی جز اون نداشت که اسلام را به دنیا معرفی کند؛ حقیقت اسلام را حتی اگر به قیمت این شما شود که از حکومت هم مثلاً کنار برود باشه اون میخواست اسلام را معرفی کند. به هر حال انعطاف نشان نداده؛ ﴿لَا تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ مراقب باش که مراقب باش آنها میخوانند با آنها سازگاری کنی تا آنها هم می خواهند با تو سازگار باشند. ﴿وَلَا تُطْعَمُ كُلُّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾ و یکی دیگه اینکه با هیچ حلاف مهینی هم موافق نباش. حلاف کسی که زیاد قسم میخورد. مهین آدم پست و حقیر اون کسی که رای حقیری دارد روحیه پستی دارد و همش قسم میخوره. بس که ناتوانی دارد. میخواد روی ضعف و ناتوانی روحی خود را....